



۲۰۱۶/۰۱/۱۷

نادرشاه سدوزی

## تیمور لنگ در هرات

هرات یکی از شهرهای بزرگ، باستانی و قشنگ افغانستان است. این شهر بزرگ زادگاه احمدشاه بابای درانی و



آرامگاه خواجه عبدالله انصاری است. ولی این شهر مهم و تاریخی افغانستان همیشه تحت هجوم همسایگان قرار داشته است. زمانی ایران در دوران فتح علی شاه قاجار که آله دست انگلیس ها بود جهت جلوگیری پیشرفت زمان شاه سدوزایی که خواهان بیرون راندن انگلیس ها از هند بود و می خواست که انگلیس ها را از قاره هند بدور سازد. مگر انگلیس ها، ایرانی ها را تشویق و حمایت می نمودند که جلو فتوحات شاه زمان را در هند بگیرند. زیرا انگلیس

ها که هند را یکی از مستعمرات خویش می دانستند، خطر را نه از جانب فرانسوی ها و پرتگالی ها، بلکه از جانب افغان ها می دانستند. به همین نسبت تمایل و گرایش هندی ها جهت رهایی آنها زیاد تر به افغان ها بود تا نسبت به انگلیس ها. ولی قبل از اینگونه حوادث تاریخی، تیمور لنگ، نیز در هرات حمله نموده و مردم این شهر باستانی را به خاک و خون کشانیده و قتل عام نموده است که به شرح آن ذیلاً پرداخته می شود.

تیمور لنگ مسلمانی بود که خود را از نواده های چنگیز خان می شمرد. او یک جنگجوی حرفوی بوده، نظریات خویش را چنین حکایت می نماید: «اگر می خواهی در جهان بزرگ و سرور باشی حرفه جنگ را انتخاب کن. اگر میل داری پسرانت بعد از تو به بزرگی و فرماندهی برسند به آن ها حرفه جنگ را بیاموز. لیکن یک دبیر با اینکه حرفه ارجمند دارد هرگز به مرتبه فرماندهی بر جهان نمی رسد مگر اینکه حرفه جنگی داشته باشد. من علماء را محترم می شمارم و هر شهر را که گشودم از قتل و آزار علماء خودداری کرده ام، معهذا مقام یک مرد عالم هرگز از مرتبه معنوی تجاوز نمی کند مگر اینکه مانند من شمشیر زن باشد و حرفه اصلی خود را جنگ قرار دهد. یک مرد جنگی چون من بر صدها هزار عالم و دبیر فرماندهی می نماید اما بزرگترین دانشمندان جهان از نوع (ابن خالدون) که در شام وی را دیدم چاره ندارد جز اینکه مطیع یک مرد جنگی چون من باشد» او در باره هرات و فتوحات اش چنین می نگارد: به گفتارش ادامه میدهم .

او می گوید: «حاکم هرات در مقابل جد من چنگیز مقاومت نمود آن شهر آسیب دید ولی بعد آباد شد و هنگامی که من به هرات رسیدم آنجا شهری بود آباد و از شهر های درجه اول به شمار می آمد. من نامه ای برای حاکم هرات نوشتم و گفتم که قصد دارم در آن شهر توقف کنم تا قسمتی دیگر از قشون من که در عقب است به من ملحق شود و انتظار

دارم حاکم هرات در مدت توقف من، آذوقه علیق قشون مرا فراهم نماید و به نرخ عادل بفروشد. حاکم هرات قاصد مرا به قتل رسانید و جواب نامه ام را نداد. بعد نامه ای دیگر به اسم (ملک محمد زشکی) نوشتم و با قاصد فرستادم. باز حاکم هرات برخلاف جوانمردی قاصد مرا که گناهی جز بردن نامه نداشت به قتل رسانید. وقتی جواب نامه دوم به تأخیر افتاد و دو قاصد من مراجعت نکردند دانستم که امیر هرات نسبت به من نظر بد دارد و نمی خواهد من در آن شهر استراحت کنم. بعد از اینکه دانستم حاکم هرات سر خصومت دارد با لشکر خود به راه افتادم تا این که بدانم آن مرد با من خواهد جنگید یا اینکه به حصار شهر پناه خواهد برد. سهل ترین وسیله برای از پا درآوردن قوه مقاومت حاکم هرات این بود که حصار شهر را با احتراق باروت فرو بریزم. ولی باروت ما در جنگ های قبلی به مصرف رسیده بود و کافی نبود. بناءً تصمیم گرفتم که رود خانه هری رود که از جنوب شهر می گذرد مجرائی برای آن حفر نمایند تا آب به شهر نرسد. مگر دشمن نیز برای دفاع از هرات روغن آب شده بسر سربازان من ریخت و عاقبت نزدیک هزار و پنجمصد تن از سربازان من کشته شدند و سوختند. ولی ما توانستیم با وصف مشکلات در قسمتی از حصار شرقی هرات جای پائی باز کنیم و من بی انقطاع از آن راه برای سربازانی که وارد شهر شده بودند نیروی امدادی می فرستادم و برای اینکه روحیه سربازانم که در شهر می جنگیدند تقویت شود به پسر (شاهرخ) گفتم به شهر برود و خانه ها را ویران کند و بسوزاند تا اینکه مدافعین نتوانند درخانه ها به جنگ ادامه بدهند و هر خانه را مبدل به یک قلعه جنگی نمایند. به (شاهرخ) گفتم در جنگ هرگونه ملایمت و نرمی سبب شکست خواهد شد و تا لحظه ای که جنگ ادامه دارد و طرف از پا درنیامده و تسلیم نشده باید با بیرحمی کشت و ویران کرد و سوزانید. ممکن است که دشمن برای اینکه ترا فریب بدهد اطفال خرد سال و زن ها را جلو تو بفرستند و تو باید بدون شفقت کودکان و زن ها را هم از دم تیغ بگذرانی ولی بعد از اینکه دشمن سلاح را بر زمین نهاد تسلیم شد او را به قتل نرسان زیرا قتل دشمنی که تسلیم شده دور از جوانمردی است مگر اینکه مستوجب قتل باشد. (شاهرخ) پسر به شهر رفت و طولی نکشید که ستون های مرتفع دود از شهر برخاست و دانستم که سربازانم با مشعل ها خانه های شهر را می سوزانند. در همان موقع چند نفر از شهر خارج شدند و دیدم که مردی را روی تخته ای عریض نهاده اند و به سوی من می آمدند. وقتی نزدیک شدند مشاهده کردم مردی که روی تخته قرار گرفته پسر (شاهرخ) است و از وضعیت دانستم که هنوز جان دارد. اگر کشته هم می شد باعث اندوه من نمی گردید. زیرا در میدان جنگ ارزش جان قوماندان لشکر و ارزش جان یک سرباز مساوی است و اینکه برای قوماندان لشکری ارزش زیاد تر قایل هستند از لحاظ لیاقت وی می باشد و او می تواند میدان جنگ را اداره کند و یک سرباز قادر به اداره میدان جنگ نیست. از تمام شهر هرات دود بر می خواست و سربازان من تا آنجا که توانسته بودند خانه های شهر را ویران و آتش زدند. وقتی من از نماز فارغ گردیدم به من اطلاع دادند که (ملک محمد زشکی) حاکم شهر با دو پسرش دستگیر گردیدند، لیکن جنگ در شهر ادامه داشت و سربازان هرات نمی خواستند تسلیم شوند. من میل نداشتم با (ملک محمد زشکی) وارد مذاکره شوم. زیرا بر اثر مقاومت او عده زیادی از سربازان من کشته و مجروح شدند. لذا گفتم سرش را از بدنش جدا نمایند و بر نیزه بزنند و به مدافعین نشان بدهند و به آنها بفهمانند که چون امیر شان کشته شده ادامه مقاومت آنها بی فائده است. و بعد دو پسر او را احضار کردم و به آنها گفتم پدر تان با من ناجوانمردی و خیانت کرد و دو قاصد مرا کشت و سزای عمل خود را دید. من از خون شما به مناسبت اینکه خصومتی با من نکرده اید می گذرم و اگر مطیع من باشید حکومت هرات را به برادر ارشد او می گذارم و اگر سر از فرمان من بپیچید مثل پدرتان کشته

خواهید شد.»

وی در اخیر گفتار خود اضافه میکند که «جنگ هرات طوری لشکر مرا ضعیف کرده بود که ادامهٔ توقف من در آن ناحیه خطر داشت زیرا اگر می فهمیدند که من ضعیف شده ام به من حمله می کردند و مرا از پا در می آوردند. ولی بدون کدام حادثه ای به وطن خود رسیدم و پیش از این که وارد سمرقند شوم راه (کش) را پیش گرفتم که زادگاه من است و دستور دادم آنرا طوری بسازند که زیباترین شهر جهان شود و می خواستم بدانم که دستور من چگونه به موقع اجراء گذاشته شده است»

این سرگذشت تیمور لنگ مربوط به تاریخ است. و تاریخ علمی است که ما را از حوادث گذشتهٔ مملکت باخبر می سازد که البته خواندن و مطلع شدن از حوادث گذشته خالی از دلچسپی نبوده بلکه رهنمایی می باشد که از آن انتباه گرفت تا آن کارهای زشت، خشونت بار، و وحشت انگیز دوباره تکرار نگردد. در عصر حاضر نمی توان مملکت را با میتود های قدیمی و کهنه اداره نمود.

مملکت را نباید به طرف انزوا سوق داد. انزوای مملکت امکان ناپذیر است. باید که مملکت هر چه بیشتر مطابق ارزش های اسلامی و قوانین بین المللی که احترام به کرامت انسانی اصل آنرا تشکیل می دهد اداره و رهبری گردد، در غیر آن، دوران وحشت تیمور لنگ تکرار خواهد یافت و مملکت به مثل هرات نابود خواهد شد.

